



۲۰۱۶/۰۶/۱۲

دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و ملت گرائی! (قسمت دوم)

پدیده "ملت"، بعنوان یک پدیده جدید، بمثابة یک نسبت و هویت معین، به اجتماع یک کشور شناخته شده است. طوری که در قسمت اول نیز افاده شده است، این "نسبت" زمانی اختراع شده است، که قبلاً وجود نداشته است و با رشد مناسبات جدید "گلوبالیزم"، نفوذ سیاسی "دولت های ملی" نیز تقلیل خواهد یافت. این چنین "هویت" در حال حاضر فقط، بخاطر تفکیک افراد اجتماع یک کشور، با کشورهای دیگر، مطرح می باشد. "ایریک هوبسباوم" در مرحله "پایان جنگ سرد" در سال ۱۹۹۱م، در مقدمه کتابش، می نویسد که در سال ۲۰۰۵م، بدست نشر سپرده شده است: «... نه قلت ذوق و شیفتگی برای آیدیالوژی یا پروگرام تأسیس دولت های مستقل بر مبنای "ایتنی" و یا اشتراک زبانی، و نه هم در تفاهم برای احساس ملی، کمبودی نشان می دهد. هم چنان خواست مخالف هم در برابر انواع خواسته های ملی بنظر نمی رسد. بهین ترتیب بصورت عموم، در رد دولت های کوچک نیز، به هر شکلی که باشد موضعگیری، بمشاهده می رسد.»

مؤلف، در رابطه با خاطرات خود، در باره وقایع اروپا چنین بیان می دارد: «... کسی که در اروپا، در بین دو جنگ جهانی کلان شده باشد، جبراً می داند، که موضوع هویت ملی، چیست. مؤلف خوب بیاد می آورد، که قوت جذب "ناسیونال سوسیالیسم هیتلر" را، بر هم صنغان آلمانی خود، فهمیده می توانسته است، اما خودش، با خوشبختی که نه تنها در صف روشنفکران قرار داشته است، بلکه بحیث انگلیسی و یهود، برخلاف آنها، در مورد، از معافیت برخوردار، بوده است...» ("هوبسباوم"، "ملت و ناسیونالزم"، صفحه ۹)

بشریت بیاد دارد، که "ناسیونال سوسیالیسم هیتلر"، چه فاجعه را از خود، بجا مانده است. جای تعجب است، که بقول "اندرسن"، "سکارنو"، رئیس جمهور "اندونیزیا"، آن مرحله را "تصادفی" دانسته است. بهمین ترتیب در حال حاضر نیز، اینجا و آنجا، طرفداران چنین تمایلات، به صدا می آیند. از چنین تمایلات و "نفرت بیگانه"، بطور عام باید، دوری گرفت.

مراجعه با افاده های فوق، این نسبت "هویت ملی افغان" برای اتباع کشور ما افغانستان، یک هویت دولتی است، نه بمنظور معرفی اتباع در داخل کشور. افراد در داخل هر کشور، جهت شناسائی، از کارت احصائیوی، که در افغانستان بنام "تذکره نفوس" یاد می گردد، کار می گیرند. جوامع مختلف، هر یک بنابر سوابق تاریخی و ترکیب اجتماعی - کلتوری آنها، دارای "هویت خاص" خود می باشند، که در نتیجه توافق سیاسی کلتوری، خود تعریف نموده، اتفاقاً به آن منسوب می باشند. طوری که در قسمت اول نیز گفته شد، و بعنوان تکرار احسن بار دیگر تذکر داده می شود که، درین رابطه دو گروه از علما و دانشمندان، موجود اند، که ریشه تاریخی، یا منشاء پدیدار شدن این مفهوم، "ملت" را در ادبیات سیاسی - کلتوری، تحت مطالعه قرار داده اند. گروه اکثریت معتقد اند که، عمر این مفهوم فقط در حدود "دو صد" سال تخمین شده می تواند. گروه اقلیت، که هم چنان در مقالات قبلی و هم در قسمت اول این عنوان، یاد شده است، مفهوم "ملت" را "ابدی" و از همان آوان "خلقت بشر"، می دانند. در جمله پیروان چنین مفکوره، می توان، اشخاص متمایل به برتری "نژادی" را بیشتر حساب کرد.

"گروه اکثریت"، برخلاف گروه "اقلیت"، پدیدار شدن این مفهوم را با "انقلاب فرانسه" و هم چنان، با برقراری "حاکمیت" های جدید، تحت رهبری و تسلط سیاسی "بورژوازی" دانسته اند، که در نتیجه سقوط "پادشاهی های قلمروی" و یا "امپراتوری های قلمروی"، پدیدار گردیده است. بعبارت دیگر این مفهوم "ملت" که در تعریف آن، بیشتر هدف دولت "بورژوازی" نهفته بوده است، جمع تمام اتباع کشور را شامل می دانند. این پدیده محصول یک انقلاب اجتماعی - سیاسی است، که تغییرات اساسی در جامعه "فیودالی"، در شرایط اختراعات "ماشینی"، و تولید

"ماشینی" رخ داده است. تولید ماشینی و توسعه شهر ها، مناسبات جدید اقتصادی - اجتماعی و کلتوری را با حاکمیت سیاسی جدید، برقرار ساخته است.

"هویت ملی"، "افغان" برای اتباع افغانستان، مندرج "قانون اساسی"، در زمان "آخرین نظام سلطنتی"، تعریف شده است. تا این زمان، در ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه افغانستان، یعنی در ساختار "فیودالی" و "ماقبل فیودالی" آن، بشمول ترکیب "کثیرالاینتی" و کلتور "مختلط"، که رژیم های پادشاهی بر آن حاکمیت می نموده اند، تغییرات اساسی و عمیق رخ نداده است. این تغییر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، با آنچه در اروپا و شمال امریکا، رخ داده است، قابل مقایسه نیست. در اروپا، "انقلاب اجتماعی - سیاسی"، صورت گرفته است. از جانب دیگر، در بسیاری ازین کشور ها، "زبان واحد" رسمی، مورد تطبیق قرار گرفته است. این انکشاف در امر کلتور و فرهنگ تا حد نسبی متجانس، یاری رسانیده است، بعبارت دیگر در مناسبات "کلتوری"، نوعی از "کلتور رهبری کننده" نیز حکمفرما گردیده است.

درکشور ما، تا آلمان، بغیر از بعضی از تغییرات احتمالی، بطی، پی در پی تکاملی، دیگر تحولات عمیق و وسیع انقلابی، که مناسبات کهنه و عقبرای حاکم موجود را از ریشه تغییر داده باشد، رخ نداده است. جامعه بیشتر در قید "رسوم" و "عنعنات" باقی مانده است. برای تأیید تسلط این وضعیت، به برداشت مجله "شپیگل"، چاپ آلمان، نظر می اندازیم که در سال ۱۹۷۳م، در متن خبر "کودتای سفید"، یعنی "سقوط سلطنت"، بدون "خونریزی"، بدست نشر سپرده است. وقوع "کودتای بدون خونریزی" را می توان، در شرایط مناسبات معین ممکن دانست. شرط اساسی این بوده است که رهبر حلقه "جدید" قدرت، با "قدرت قبلی" دارای اهداف و مواضع مشترک بوده و علاوه بر آشنائی با سابقه حاکمیت و طرز العمل اداره، از شهرت و نفوذ، قابل ملاحظه برخوردار بوده است. در پرنسیپ و در خطوط کلی، رژیم جدید، مسیر قبلی حاکمیت را می پیموده است. از جانب دیگر، توجه نمائیم، که این کشور، در صف کشور های خارجی، دارای چه موقف بوده است:

« ... پسر کاکا، محمد داوود خان، ۶۴ ساله، با استفاده از غیابت پادشاه، به سقوط سلطنت مبادرت ورزید، تا جمهوری را اعلان و قدرت را در کشور، بدست گیرد - در کشوری که بر اساس احصائیه های "یونیسکو" و بانک جهانی، در جمله ۱۰ کشور فقیر جهان محسوب می گردد... درین کشور کم آب، با زمین های قریب، به میتلا فقدان گیاه در سلسله کوه های با هم چین خورده هندوکش، که قریب به دونیم برابر جمهوری اتحادی آلمان، مساحت دارد، بر حسب تخمین بین ۱۲ تا ۱۸ میلیون انسان زندگی می کنند، که عاید سرانه آنها، ۱۵۰ مارک (یکصد و پنجاه) در سال تخمین شده است. یک احصائیگیری نفوس هیچگاه صورت نگرفته است. قریب نیم نفوس را کوچی ها، تشکیل می دهند. چوپان ها با رمه های گوسفند آنها، دانماً در خشکی های سنگلاخی، در پی دریافت آب و چراگاه ها، روان اند. حتی در سالهایی که اقلیم، مساعد است، حیوان و انسان در سرحد موجودیت بسر می برند. از جمله پنج طفل، سه طفل بعمر اضافه از ۱۲ سال، نمی رسند. در تمام کشور ۷۰۰ داکتر وجود دارد. اضافه از ۹۰ فیصد افغانها، از نعمت خواندن و نوشتن محروم اند. درین کشور عقبمانده، قدرت ملاکین فیودال و ملا های اسلامی، که کمترین پیشرفت، مانند بهداشت و تعلیم مکتب را کار شیطان می نامند، شکست نا پذیر است. در ساختار قومی و دودمان ها، افغان ها، در مقایسه با قدرت دولتی دور افتاده کابل، بیشتر در قید ملک های محلی و پیشوایان مذهبی قرار دارند...»

این چند شاخص مختصر باید، تصویر مختصری را از جامعه، بدست دهد. در چنین یک جامعه "تساوی حقوق" و "شانس" مساوی دسترسی به منابع حیاتی باید در چه وضعیت بوده باشد، تا "وحدت ملی" چهره واقعی آنرا ظاهر سازد. در پنج سال بعدی هم، که فاصله زمانی خیلی کوتاه بوده است، در این مناسبات، تغییر کیفی صورت گرفته نتوانسته است. در "شعار" های سیاسی رهبری، تا حدی بیشتر از پیش، تکیه بر "ناسیونالیست بودن"، محسوس بوده است. در پایگاه "مادی و معنوی" سیستم، باز هم در مقایسه با اروپای "آنوقت"، منجمله عدم موجودیت "بورژوازی ملی" و "صنایع ماشینی خودی"، قابل توجه است. جامعه قریب به حالت ساکن، در قید مناسبات کهنه ذکر شده، قرار داشته است. برخلاف ساختار اقتصادی - اجتماعی و مناسبات سیاسی در افغانستان، در اروپا و شمال امریکا، "نظام فیودالی" کاملاً ریشکن گردیده است، اما رژیم های "سلطنتی" افغانستان، در موجودیت و تسلط مناسبات

د پانوی شمیره: له 2 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

"فیودالی" و "ماقبل فیودالی"، در سازش با "متنفذین محلی" و "روحانیون عقبگرا"، این دولت و حاکمیت دولتی را نگهداشته اند.

تعریف "هویت ملی" در زمان سلطنت، ممکن است، «اقتباسی» بوده باشد، که رژیم با استفاده از تجارب دولتی در اروپا، بحیث شعار تعیین نموده باشد، و تحقق آنرا احتمالاً در مراحل بعدی، امید داشته بوده باشد. اینرا هم می پذیریم، که دولت "ملی" در اروپا و شمال آمریکا، بعد از "انقلاب فرانسه"، تشکیل شده است. حاکمیت سیاسی و رهبری دولت در اختیار "بورژوازی"، یک طبقه که مناسبات اقتصادی را در سطح بین المللی تعیین می توانسته است و مسیر انکشاف بعدی جهان را نقشه نموده، قرار گرفته است. بورژوازی، به "صنعتی" ساختن جامعه و توسعه شهرها، مبادرت ورزیده است. سهم اتباع عادی را که از دهات، به شهرها آورده و پس از تعلیمات و آموزش های لازم، در پروسه تولیدی و زندگی شهری شامل گردیده اند، همزمان در دستگاه های دولتی و امور اجتماعی شهری، سهمیم شده اند. این باشندگان جدید، ساحه نفوذ، "اشراف" و متنفذین قبلی را محدود و در نهایت از مقامات رهبری جامعه خارج ساخته اند. بتدریج تمام "اتباع دولت"، از نگاه حقوقی، چنین "هویت" واحد را تصاحب شده اند، که خود برای دستیابی به آن، درین مبارزه سهمیم بوده اند و فعالانه در تخفیف و نابودی فساد اداری و تأمین "قدرت قانون" بجای "قانون قدرت"، قدم برداشته اند.

انکشاف های صنعتی، در روند تکاملی و پروسه های انقلابی در همه ساحات حیاتی و در نتیجه فعالیت های سیاسی احزاب و تشکل های مختلف اجتماعی، از نفوذ، قدرت های عقبگرا، و محافل حاکم "اشرافی" و صاحب امتیاز، زمان سلطنت کاسته اند. برخلاف آنچه در آنکشور ها، رخ داده است، در افغانستان و سایر کشور های مشابه، موضوع "وحدت ملی" را بطور شعار، حفظ نموده اند، درست است که، الی موجودیت و ثبات نظام دولتی سلطنتی، در برابر این "وحدت ملی"، مقاومت و ضدیت محسوس نبوده است. بدینترتیب "وحدت ملی" در زمان سلطنت، در تحت شرایط عدم موجودیت قابل ذکر "صنایع ماشینی" و "بورژوازی ملی" مسلط بر مناسبات تولیدی، بعنوان شعار شناخته می شده است.

در اروپا، طوری که قبلاً نیز از آن تذکر بعمل آمده است، این حاکمیت جدید، یعنی "دولت ملی" در تحت نفوذ و رهبری "بورژوازی جوان" قرار داشته است، که در همه ساحات تحولات بنیادی را براه انداخته است، این پروسه در نتیجه یک "انقلاب اجتماعی و سیاسی" بوجود آمده است. "انقلاب فرانسه"، بعضی از نظام های پادشاهی "فیودالی" را در اروپا و شمال آمریکا، ریشکن ساخته است، در برخی از آنها، نظام "مشروطیت" یا "پادشاهی مشروطه"، تهدابگذاری شده است. این نظام های قبلی را "اشرافیت فیودالی"، نیز می نامیده اند. نهضت جدید درین کشور ها، بر مثنی "مدرنیسم" و تولید "صنعتی"، یا "ماشینی" در "شهرها"، پایگذاری گردیده است. دولت های "بورژوازی" که، بعضاً به آن "دولت ملی" نامیده اند، بر قلمرو های معین مسلط گردیده اند. این پروسه جدید، در جریان "دولت سازی جدید" مفهوم "ملت گرائی"، یا "ناسیونالیسم" را نیز "اختراع" نموده اند، که اهداف سیاسی در آن نهفته بوده است. بناءً وقتی از یک اجتماع در یک قلمرو حرف می زنیم، که تمام "ملت" را در بر داشته باشد، لازم است تا این مفهوم "ملت" را، از نسبت آن، با "ملت گرا" یا "ملی گرا"، با تفکیک در نظر گرفت و مورد مطالعه و تحلیل قرار داد.

دانشمندان، "ملت گرائی" را، در مشابهت با "لیبرالیسم" و یا "مارکسیسم"، بصراحت، بعنوان "آیدیالوژی"، نمی شناسند. "اندرسن"، "ناسیونالیسم" را با "فقر فلسفی" و هم توأم با تضاد ها روبرو، می بیند. او هم چنان اظهار می دارد، که با تفاوت از دیگر "ایزم ها"، "ناسیونالیسم" هیچگاه "متفکر" بزرگی را، بمیدان نیاورده است.

او علاوه می کند که خودش در رابطه با "ملت بودن"، و هم بهمان پیمان، در رابطه با "ناسیونالیسم"، تولیدات کلتوری را با یک نوع خاص آن، مربوط می شناسد. او تأکید می نماید که برای اینکه آنرا خوب درک نمائیم، باید از جهت تاریخی توضیح نمائیم که چگونه پدیدار شده است، و در روند زمان، اهمیت و معنی و مفهوم آن، چه تغییر را دیده است و چرا امروز، ازین گونه "مشروعیت درونی قوی" برخوردار است. ("اندرسن" صفحه ۱۵ و ۱۶).

او هم چنان تذکر می دهد، که تلاش خواهد کرد، تا نشان دهد، که این "تولید" در اخیر قرن ۱۸، بطور ناگهان و آنی، از تقاطع مجموعه از نیرو های مختلف تاریخی، تصفیه شده است. یکباره بوحود آمده و مشخصه یک "مُدل"

د پانو شمیره: له 3 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلېکنې دلېکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

را بخود اختیار نموده، کم و بیش آگاهانه، در ساحات مختلف اجتماعی انتقال نموده، با تعداد کثیری از منظومه ها و نقشه های "سیاسی و آیدیالوژیکی" مخلوط گردیده و می گردد. (همانجا)

حال سالهای تأسیس دولت پادشاهی افغانستان را بیاد می آوریم. این دولت پادشاهی در سال ۱۷۴۷م، تأسیس و بسرعت نمونه پادشاهی "قلمروی" یا "امپراتوری" را بخود اختیار می کند. پروسه انقلابی در فرانسه، در اخیر این قرن، آنها در اخیر سالهای "پادشاهی"، تیمورشاه، پسر مؤسس پادشاهی، "احمد شاه بابا" مصادف بوده است، از جانب دیگر، الی نیمه دوم قرن نوزده، اروپا با جنگ های "داخلی" و انقلابات روبرو شده است، که در حاکمیت های بسیاری از کشور های دیگر، چنین پروسه های انقلابی، بشمول "پادشاهی افغانستان" بوقوع نه پیوسته است. بدینترتیب، آنچه در تحت نام "دولت های ملی"، نخست در اروپا و شمال امریکا، وارد میدان سیاسی گردیده اند، نشیب و فراز بغرنجی را پیموده اند، و کشور ما، از آن فاصله زیاد داشته است، که در وقفه معین، بر آن روشنی انداخته خواهد شد.

البته قابل ذکر است، که "مؤرخ" معروف "ایریک هوبسباوم" از تعداد قلیلی از کشور ها، نام می برد که ممکن قبل از دو صد سال از کلمه "ملت" نام برده باشند. به احتمال قوی، در ذهن خود، منجمه "امپراتوری روم در زمان آلمان ها" را در نظر داشته بوده باشد، که این موضوع، یعنی آیا آلمان ها، بمعنی اصلی کلمه، "ملت" است، سیاستمداران و دانشمندان زیادی در این کشور، در مورد "ملت بودن" آن، بمعنی اصلی، موافقت ندارند. در حال حاضر، دانشمندان و سیاستمداران نخبه درین کشور، این جامعه را بر طبق نورم ها و اصول "دیموکراسی" می نگرند. البته "نظرات" متفاوت در باره "کلنور رهبری" کننده و حتی موجودیت، "کثیرالکلنور"، مباحث صورت می گیرد. درین کشور، برای همه موجودیت، یک سیستم "حقوقی - سیاسی"، مبتنی بر قانون اساسی آنکشور مطرح بوده، که تمام فعالیت های سیاسی اجتماعی را ممکن ساخته، در جهت رشد روز افزون "دیموکراسی"، عمل می کنند.

بر اساس مطالعات او «قبل از ۲۰۰ سال، که جنبش های "آزادبخش امریکا" رخ داده است، تصور "دولت ملی"، همواره مجدداً تعریف و فورمولبندی شده است، یا نوعی از "ناسیونالیزم" گروپ های مردمی اروپائی در قرن ۱۹ تعریف گردیده است؛ یا بعنوان "ناسیونالیزم دولتی"، و یا وسیله قدرت بزرگ و منجمه بمثابه شیوه عمل آنهایی که "روسی" ساختن ساحات تحت حاکمیت دولتی را، نیز به پیش می برده اند، و در عین حال براه انداختن تلاش بخاطر استفاده از آن بعنوان آیدیالوژی حاکم امپراتوری های مستعمراتی، و بحیث "موتور" یا قوه محرکه دولت شدن در "جهان سوم"، بکار برده شده است.»

مغشوشیت درین رابطه از آنجا آغاز می یابد، که "اندرسن" بصراحت در مورد این مفاهیم می نویسد که: تعریف مفاهیم «ملت، ملیت و ملت گرانی ("ناسیونالیزم")» بطور آشکارا و رسوا، دشوار برملا گردیده است، صرفنظر از دشواری در تحلیل آن. برخلاف نفوذ بی اندازه که "ناسیونالیزم" بر جهان "مدرن" تعمیل می نماید، تسلط بر جهات تیوریک آن، بحالت، بد بشاهده می رسد. درین مورد، از دانشمند "هوگ سیتون - واتسون" (Hugh Seton - Watson)، که در عین زمان از او بعنوان "یک مؤرخ تأریخ و علوم اجتماعی لیبرال"، با عنعنه وسیع، نام می برد، که آثار زیادی هم راجع به "ناسیونالیزم" منتشر ساخته است، چنین نقل می کند: "بدین نوع، یک نتیجگیری را بر من تحمیل نموده است، که انسان هیچ، تعریف علمی، از ملت را بر مبنای آن، داده نمی تواند، بالعکس این پدیده از زمانه های طولانی وجود دارد. در آینده هم وجود خواهد داشت. ("سیتون واتسون"، ۱۹۷۷م، صفحه ۷) ("اندرسن"، صفحه ۱۳)"

در چنین یک وضعیت، آنها در یک مرحله بحرانی، ما ازین مفاهیم، چه راه را ترسیم می نمایم. مؤلف، بهمین ترتیب از "تام نیرن" (Tom Nairn)، در مشابهنه با دانشمند "لیبرال"، یاد نموده، تذکر می دهد، که موصوف، در رابطه با "تاریخ - مارکسیستی" و علوم اجتماعی، آثار زیادی منتشر ساخته است، با نقل از آثار وی چنین مینویسد: "مسئله تیوری ناسیونالیزم، بعنوان یک ناکامی بزرگ تاریخی مارکسیزم قرار دارد." ("نیرن"، ۱۹۷۸م) ("اندرسن" همانجا)

د پانو شمیره: له 4 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

در جایی دیگری ازین دانشمند، "تام نیرن"، که از او بعنوان یک محقق ممتاز و برجسته "ناسیونالیزم" نیز یاد می کند، چنین نقل می کند: «"ناسیونالیزم" ... تیوری تاریخ انکشاف جدید مرض است و دقیقاً ، با اختلال عصبی شباهت دارد، که بطور اجتناب نا پذیر، در انسان های انفرادی، دیده می شود...» (صفحه ۱۵)

ختم قسمت دوم

ادامه دارد ...

---

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ